

حق و منفعت

ژرژ دل وکیو

ترجمه

دکتر جواد واحدی

وکیل دادگستری، استاد دانشگاه

بمنظور تکمیل ملاحظات خود، در مورد ادراک حق، جادارد کلمه‌ای چند درباره نظریه‌ای که بالاخص مدیون ایوینگ (۱) است، و بر مفهوم منفعت پایه گرفته، صحبت بداریم. با توجه باینکه حق، از جهت درون ذاتی خود، عصاره اراده فردی است. و به این اعتبار که اراده مزبور بسوی يك موضوعی متمایل است. نظریه فوق‌الذکر مورد قبول عده‌ای قرار گرفته است؛ و بعبارت دیگر، موضوع اراده تشکیل دهنده يك خیر ویا، از نظر فردی که آنرا اراده می‌کند، يك منفعت است. انسان نمی‌تواند فقط بخواهد؛ بلکه باید همیشه چیزی را بخواهد. این محتوای اراده، عنصر اساسی حق خواهد بود. بهمین جهت است

1) Jhering.

که ایرینگ حقوق درون ذاتی را چنین تعریف می کند: «منفعت حمایت شده از طرف قانون». این ادراک، از این جهت که منظورش حقیقت غیر مجرد، غایت بیواسطه یا هدف حق است، سعی دارد واقع بین بوده حتی جنبه سودجویی داشته باشد (عنوان یکی از تألیفات مهم ایرینگ، هدف در حق است، و هدف در نظر ایرینگ «موجد تمام حق» است).



همین ادراک، در مورد حق، در معنای برون ذاتی نیز، بکار رفته است. ایرینگ حق برون ذاتی را اینطور تعریف می کند: «تضمین شرایط وجود مجتمع از طریق اجبار و یا: شرایط وجود مجتمع که بوسیله دولت تامین گردیده است».

اصول فوق، با اینهمه، خالی از

انتقاد نیستند. ادراک «شرایط وجود

مجتمع» بسیار مبهم است؛ یا منظور از آن معنای کلی هر نوع نظم و ترتیب یا نحوه بودن (خوب یا بد) مجتمع است که در این صورت، دارای هیچ معنایی نیست و خصیصه غایی را که بخصوص اجازه تعریف زیر را از هیئت اجتماعی می داد، بکلی مجمل می گذارد؛ تعریفی که بر طبق آن: «یک مجتمع، گرچه بسیار بد اداره شود، و اگرچه در حال انقراض یا ویرانی باشد، معهدنا دارای سازمانی حقوقی است»؛ و یا اینکه منظور از جمله مذکور در فوق، شرایط بهبودی بخش و متناسب با پیشرفت اجتماعی است که در این صورت، داخل کردن این عامل در تعریف حق، رها کردن خود در یک ادراک خوشبینی است که ابتدایی ترین حس نقدی، نمی تواند آنرا تایید کند؛ چه، بطور قطع، نمی توان مدعی شد که هدف کلیه سازمانهای حقوقی، نزد همه ملل و در همه اعصار، خیر عمومی بوده است. این نظریه، در حقیقت، یک نظریه جزمی خواهد بود که از جهت کلیت،

همان اندازه يك طرفه وغير قابل دفاع است که نظریه مخالف آن؛ نظریه‌ای که بموجب آن، واضعان قوانین، همیشه و منحصرًا هدفشان نفع شخص یا نفع طبقه خودشان می‌باشد. هر نوع پیشداوری در این زمینه، یعنی تعمیمهای خودسرانه وقایع تاریخی، جنبه ساختگی دارند و باید طرد گردند.

از طرف دیگر اگر هم، هم عقیده با ایرینگ، می‌پذیرفتیم که «تامین شرایط وجود مجتمع» تعریفی کافی برای تعیین هدف حقوق باشد، باید این مطلب هم ثابت می‌شد که حق، با این بیان، تعریف شده است؛ آیا تعیین هدف، هم‌ارز تعیین وسیله است؟

همانطور که بیرلینگ^(۱) بخوبی توجه می‌دهد، بیمه اشیای قیمتی در مقابل آتش سوزی یا در مقابل سرقت، هدف از گاو صندوق را نشان می‌دهد، ولی بهیچوجه گاو صندوق را تعریف نمی‌نماید. بهمین نحو، در فرض قبول اینکه حق برای تامین منافع انسانی باشد، این نحوه بیان، تعریف منطقی حق را بدست نمی‌دهد. می‌توان به آسانی، حق را همچون وسیله‌ای، برای امکان دادن به يك تمتع حال یا مستقبل، تلقی نمود؛ ولی، حتی با قبول وسیله مزبور، تمتع با حق فرق دارد، «همچنانکه باغ که موضوع تمتع مالک آن است، نمی‌تواند با پرچین که تمتع از باغ را برای مالک ممکن می‌سازد، یکی باشد»، (تن)^(۲).

در مورد حق درون ذاتی مبتنی بر منفعت نیز می‌توان به ملاحظاتی مشابه دست زد. ایرینگ خود می‌پذیرد که بخصوص در اعصار ابتدایی، گاهی چیزهای زیان‌آور را منفعت تلقی کرده‌اند. با این کیفیت، خود را در مقابل ادراکی باین درجه مبهم می‌یابیم که نمی‌تواند کوچکترین پرتوی بر شیء موضوع تعریف بیفکند.

از سوی دیگر، اگر هر حقی همیشه ارتباطی با سودمندی دارد، بدیهی است - و خود ایرینگ نیز این را قبول دارد - که هر منفعتی نمی‌تواند موضوع يك حق را تشکیل بدهد. این مسئله غیر قابل انکار است که منافعی وجود دارند که با

1) Bierling.

2) Thon.

اینکه برای زندگی اساسی هستند، نه حمایت حقوقی برای آنها تقاضا شده و نه امکان دارد. خود زندگی معلق بشرایط طبیعی، دنیوی و غیره است که اساساً ماورای حقوقی هستند. بعلاوه، در مواردی که يك حمایت حقوقی امکان دارد، و عملاً هم این حمایت پیش بینی شده است، بهیچوجه صحیح نیست که بگوییم، تضمین مزبور، بهمان تعداد حقوق بوجود می آورد که منفعت حمایت شده وجود دارد. منافع حمایت شده، بخصوص در قلمرو حقوق عمومی، معمولاً غیر قابل احصا هستند: برای مثال می توان بقوانین جنایی، به مقرراتی که تنظیم دهنده فعالیت اداری سازمانهای دولتی هستند، بقوانینی که دفاع از خاک و وطن را تضمین می نمایند و غیره، توجه نمود. نفع اعضای جامعه در این است که مجرمین بازداشت شوند، که محاسبات دولتی بطور منظم صورت گیرد و همچنین از سرحدات کشور دفاع شود؛ و همه این منافع، از طرف قانونگذار، حمایت شده اند. ولی، برای هر يك از اعضای مجتمع، نسبت باین گونه موارد، يك حق درون ذاتی متناظر وجود ندارد؛ چه اختیار مطالبه این قبیل امور، تعلق به افراد خصوصی، به اعتبار اعضای جامعه ندارد؛ بهمین جهت، اینکه قواعد حقوقی از حیات بعضی از حیوانات حمایت می نمایند (برای مثال، منع شکار یا بدرفتاری با آنها، و گاهی امر به تغذیه آنها) کافی نیست که برای حیوانات مزبور، ایجاد «حق» بشود.

بخصوص همین توجه به وجود منفعتهای حمایت شده از طرف قانونگذار، و فقدان حقوق درون ذاتی متناظر با آنها بود که ایرینگ را بر آن داشت، بعدها، بتعریف خود عنصر جدیدی بیفزاید. وی قبول کرد که برای داشتن يك حقوق درون ذاتی باید لزوماً: «حمایت از منفعت، بخودنفع تفویض گردیده باشد»؛ باین معنی که فرد بتواند، برای حمایت از مظلوف حق خویش، ابتکار عمل را شخصاً در دست بگیرد. و به این نحو ایرینگ، با تغییر بیان اولیه خود برای حق درون ذاتی، بتعریف زیر رسید: «حمایت شخصی و مستقیم از يك منفعت».

این اصلاح بسیار اهمیت دارد و پیروان ایرینگ، بخصوص ژلینک (۱)، اساساً آنرا پذیرفتند. شخص اخیرالذکر، حق درون ذاتی را، چنین تعریف می‌کند: «منفعت حمایت شده بوسیله قانون، از طریق شناسایی اراده فردی». با نظریه التقاطی مزبور، از این جهت که شامل دو عنصر است، مجدداً به امکان خواستن، به مطالبه و یا ادعا نزدیک می‌شویم که بدون آن، درک ماهیت واقعی حق امکان ندارد.

باید متذکر بود که ایرینگ، با تغییر مذکور در فوق، یعنی با افزایش عنصر ابتکار و خواست فردی به عنصر منفعت، از نظر قبای خود، بطور ضمنی، صرف نظر کرده است؛ نظری که بموجب آن، تعریف حق مبتنی بر منفعت را، بر تعاریف دیگر، ترجیح می‌داد. چه این دانشمند قبلاً توجه داده بود که حتی کسانی که اهلیت خواستن را ندارند، دارای حقوق می‌باشند؛ اینان نیز، بدون شك، می‌توانند دارای منافع باشند. باین معنی که حتی برای اشخاص فاقد صلاحیت، ممکن است منافع پیش بینی شده باشد. بهمین جهت، بعقیده وی، ماهیت حقوق منحصرأ بر عنصر منفعت پایه می‌گرفت. ولی با اصلاحی که دیدیم، ایرینگ، این مزیت ظاهری را بدور می‌اندازد و، به پیروی از منطق امور مجبور می‌شود يك عنصر خصیصه‌ای ولاینفك حق را، با عبارات «امکان ابتکار دادن بفرده، برای حمایت از منفعت مورد بحث» که عبارت اخرای تایید اراده آدمی است، بپذیرد. ولی کیفیت فوق، مشکلی را که فکر کردند، نظریه منفعت در مورد مفهوم حق، حل کرده است، مطروح باقی می‌گذارد؛ یعنی مسئله مرتبط به تأسیس نمایندگی، برای کسانی که فاقد اراده هستند. البته این مشکل، آنقدرها که عموماً گمان برده‌اند، غیر قابل ارتفاع نیست، چه، در مورد حقوق منتسبه به اشخاصی که فاقد اراده هستند، اراده نماینده را، در حقیقت، همان اراده مولی علیه تلقی می‌نمایند. باین ترتیب ربط منطقی و لازم، بین حق و امکان

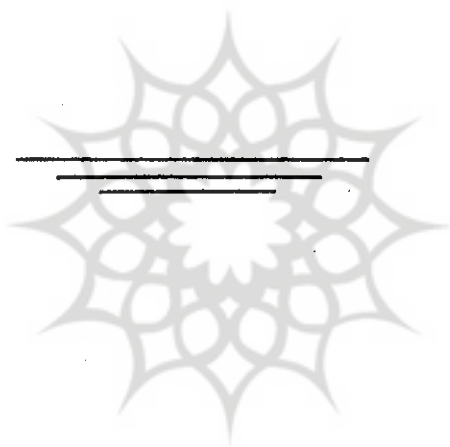
1) Jellinek .

خواستن آن، حفظ می‌گردد. بعلاوه، بهر صورتی که قضیه مورد توجه قرار بگیرد، مشکل مورد گفتگو، همواره، بین نظریه‌های حق درون ذاتی مشترك بوده هرگز نمی‌تواند، برای رجحان نظریه منفعت، دلیلی باشد.

نظریه منفعت، که ما آنرا رد کردیم، معیناً بخشی از حقیقت را دربر دارد. باین معنی که هر حقی دارای مظروفی از سودمندی است؛ چه اراده نمی‌تواند، بدون موضوع، اعمال و اجرا شود. اشتباه در اینجا است که بخواهیم، از قضیه مزبور، اتحاد موضوع و اراده و یا منفعت و حق، را استنتاج نماییم. البته همانطور که ژلینک توجه داده، صرف دیدن و یا شنیدن، امکان ندارد، بلکه فقط امکان دیدن و یا شنیدن چیزی وجود دارد. ولی چیزی را که می‌بینیم و یا می‌شنویم، نمی‌توانیم، با حس باصره و یا سامعه، یکی بدانیم. بهمین کیفیت همیشه چیزی را باید خواست بدون اینکه این چیز خود اراده باشد. بنابراین، همانطور که موضوع اراده با خود اراده فرق دارد، به همین نحو منفعت با حق یکی نیست.

وبالآخره باید متذکر بود که وقتی از حق، همچون امکان خواستن، صحبت می‌داریم، منظورمان، نه اراده بالفعل، بلکه اراده بالقوه است. به نظریه ویند شید که حق را «حکومت اراده» تعریف می‌کرد، صحیحاً، از این جهت اعتراض شد که حکومت واقعی اراده، برای وجود حق، لازم نیست؛ می‌توان ندانسته، و حتی برخلاف میل خود، دارای حق شویم. برای مثال، حقوق ناشی از وصیت با امرک موصی ایجاد می‌شود؛ حتی اگر بعداً به اطلاع موصی له برسد. همچنین طلبکاری که از دریافت طلب خود، با وجود اعلام آمادگی بدهکار برای تأدیه، خود داری می‌نماید، باز هم طلبکار باقی می‌ماند؛ و بدهکار نیز بدهکار خواهد بود تا وقتی زمه او، از طریق عرضه واقعی و تودیع مبلغ نزد مراجع صالح، بری‌گردد (ماده ۱۲۰۶ قانون مدنی ایتالیا). یا هر کس، خود-سرانه، از ملک غیر عبور کند، عمل وی تجاوز نسبت بملك غیر است، اگرچه

مالك مانع وی نشود و یا، حتی، اگر اطلاعی از این امر نداشته باشد. ولی این امور موجب تضعیف نظریه مورد گفتگو نخواهند بود؛ چه بر طبق همین نظریه، آنچه اساس حقوق را تشکیل می دهد، اراده حال نبوده، بلکه امکان اراده کردن منتسب بصاحب حق می باشد؛ و این امکان، حتی در موارد مذکور در فوق، وجود دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی